قرار بود دانشجوی دانشگاه میامی بشود در آمریکا، اما سر از حوزه علمیه قم درآورد و دکترای الهیات را هم از دانشگاه تهران گرفت؛ حالا هم در دفتر ریاست دانشگاه علامه طباطبایی نشسته است. سید صدرالدین شریعتی را این روزها به لطف مسئولین تازه وزارت علوم و اسناد حوزه وزارتی‌ای که به بیرون درز دادند! کمتر دانشجویی است که نشناسد. اینکه نامه‌های یک رئیس دانشگاه به وزیر علوم، سر از سایت‌های اینترنتی معلوم الحال درآورد برایش قابل پیش‌بینی بود. همان روز که با هم گرم صحبت بودیم فکر این روزها را می‌کرد اما دلش قرص بود به خدایی که سخت قبولش داشت و البته به دعای پدرش؛ صحبت که به پدرش رسید اشک در چشمانش حلقه زد، سهم ما خاطره‌ای شد تا بدانیم به خاطر پدرش بورسیه دانشگاه میامی را رها کرده و به حوزه رفته است.

در آخرین روزهای ماه مبارک رمضان به دانشگاه علامه طباطبایی رفتیم تا پای درد دل‌هایش بنشینیم؛ صدرالدین شریعتی نه نگهبان بود و نه دانشگاهش شباهتی به پادگان داشت؛ البته به سرهنگ‌های کشورش افتخار می‌کرد! راحت و آرام در مقابل‌مان نشست و صمیمی و بی‌تکلف به سؤال‌هایمان جواب داد. گفتیم چه خبر است در دانشگاه علامه؟ گفتیم می‌گویند اساتید را بازنشست می‌کنید؟ از تفکیک جنسیتی گفتیم ... گفتیم و گفتیم و گفتیم آن قدر که حساب زمان از دستمان خارج شد؛ و حالا شما پای حرف‌هایمان بنشینید؛ پای حرف‌های مردی که بعد از آن هجوم رسانه‌ای، برای اولین بار می‌خواهد از خودش دفاع کند:

صریح و صمیمی با دکتر سید صدرالدین شریعتی رئیس دانشگاه علامه طباطبایی(ره) - قسمت اول :

ناگفته‌های آقای رئیس

■ گفت وگو از سیدمحمدعماد اعرابی

– ابتدا بگویم از اینکه چنین وقتی را برای گفت‌وگو با صفحه دانشگاه روزنامه کیهان اختصاص دادید متشکرم. حاج‌آقا شریعتی! بگذارید شروع بحث‌مان این طور باشد کمی از خودتان بفرمایید، کجا متولد شدید و درس خواندید؟ از سوابق تحصیلی و اجرایی‌تان بفرمایید؟

متولد قم هستم و دوران دبستان را در آنجا سپری کردم. سال ۴۲ پدرم برای این که من درس بخوانم آمد به تهران. دوران دبیرستان را در تهران درس خواندم. یکی دبیرستان طبرسی بود در کوچه مؤید خیابان خیام نزدیک بازار ، یکی هم دبیرستان مروی بود؛ همین خیابان ناصرخسرو. دیپلم ریاضی را خرداد ۴۶ از آنجاگرفتم. پدر من روحانی بسیار معتقدی بود. نذر و نیاز می‌کرد تا خدا یک پسری به ایشان بدهد که روضه خوان امام حسین باشد. من سال ۴۶ درامتحان تافل اعزام به خارج شرکت کردم. در امتحان هم پذیرفته شدم و قرار بود بورس شوم برای آمریکا، هزینه‌اش را هم دانشگاه میامی پذیرفته بود. پدرم فوق العاده ناراحت بود. اما به هر ترتیب اتفاقاتی پیش آمد که از این کار منصرف شدم و به حوزه رفتم. آذر ۴۶ رفتم طلبه شدم. خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری به مدرسه ما می‌آمد و درس می‌داد. ایشان فرمودند که شما دانشگاه هم بروید. امتحان دادم و دانشکده الهیات تهران قبول شدم. هم طلبگی‌ام را ادامه دادم و هم دانشجوی دانشگاه بودم.

انقلاب شد و بعد از انقلاب مسئولیت‌هایی را بر عهده گرفتم اما سال ۶۵ خودم را منتقل کردم به دانشگاه علامه طباطبایی و به عنوان کارشناس مشغول شدم؛ تقریبا تا گزینش من انجام شد رسید به سال ۶۷. از بهمن سال ۶۷ عضو هیأت علمی شدم. بلافاصله هم شدم رئیس دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، بعد شدم معاون دانشجویی دانشگاه. مدتی در وزارت کشور معاون پارلمانی وزیر کشور بودم. بعد در جریان اصلاحات از آن جا عزلم کردند. رفتم به ارتش و دو سال معاون عقیدتی سیاسی بودم. بعد از آن هم ۵ سال معاون آموزشی آنجا بودم که سال ۸۴ دوباره آمدم این جا و مسئولیت اینجا را برعهده گرفتم.

– حاج‌آقا ما خیلی سؤال درباره دوران مدیریت شما در دانشگاه علامه داریم؛ اما اگر صلاح بدانید می‌خواهیم اول خودتان برایمان تعریف کنید که چه اقداماتی شده است؟ چه کارهایی کرده‌اید در این دانشگاه؟

از وقتی ما آمده‌ایم کارهای زیادی انجام شده است که امیدوارم یک روز، یک نفر منصفانه بنشیند و کارنامه ما را به دور از این جنجال‌ها و تنگ نظری‌های سیاسی ببیند و بررسی کند؛ برای مثال در حوزه عمرانی کارهایی کردیم برای دانشگاه که غیر ممکن بوده است. بنده که آمدم این جا یک تل خاک بود. جز ساختمان مدیریت هیچ چیز دیگری نبود. این فضای سبزی که شما می‌بینید، این دیوارکشی‌ها، این آسفالت، آن ساختمان‌ها، این‌ها هیچ کدام نبود. به فضل خداوند سبحان کل این مجموعه ساخته شد. دور تا دور را دیوار کشیدیم. مسیر را آسفالت کردیم. دو تا ساختمان را بازسازی کردیم. یک آشپزخانه ۴۰۰۰ متری مدرن مکانیزه ساختیم. یک استخر و مجموعه ورزشی دانشجویی ساختیم. حدود ده هزار متر سالن‌های متعدد، استخر ۲۶۰۰ متری. دانشکده مدیریت با مساحت ۱۱ هزار متر مربع در مراحل نهایی و پایانی ساخت است. مسجد دانشگاه با حدود ۵ هزار متر زیربنا در دو طبقه رو به اتمام است. یک دانشکده دیگری با ۱۱ هزار متر زیربنا در حال احداث است که اسکلتش بالا رفته. علاوه بر این‌ها، کل املاک دانشگاه را شناسنامه‌دار کردیم، یعنی از ثبت برایش سند گرفتیم، یک سانتی متر زمین نه این جا، نه کرج، نه در شهر، نداریم که سند نداشته باشد؛ وقتی بنده آمدم املاک دانشگاه فقط دو قطعه‌اش سند داشته، الان به نود قطعه رسیده است. روزی که من آمدم اینجا در خوابگاه‌های ما اصلا ورزش نبود به خصوص در خوابگاه‌های دختران. در خوابگاه هشتصد، نهصد نفره دو تا سالن ورزشی ساختیم که دخترها بروند آنجا ورزش کنند. یک سالن به ارتفاع نه متر و مساحت ششصد متر؛ یک سالن هم سالن مطالعه سیصد متری کاملا هم رعایت کردیم که دخترها در حیاط و راهروها مشکلی نداشته باشند؛ خوابگاه‌های دیگر هم همین طور. الان هیچ خوابگاهی نداریم که یک ورزشگاه ولو کوچک نداشته باشد. چه برای پسرها و چه برای دخترها، چون ورزش و نشاط خیلی در رفتار دانشجو مؤثر است. بسیاری از خوابگاه‌ها در گذشته اینترنت نداشتند، اما الآن بعضی‌هایش اینترنت بدون سیم هم دارند.

– فیلتر هم دارید؟

الان که دیگر خود مخابرات هم فیلتر می‌گذارد آن وقت ما نگذاریم! [با خنده] بله فیلتر هم داریم؛ البته آن‌هایی که می‌روند در حوزه مسائل علمی هیچ مشکلی برایشان نیست. یعنی اگر کسی احیاناً برود دنبال دانلود کردن فیلم‌های مبتذل و این چیزها، محدودیت دارد.

– از کارهایی که برای دانشجویان انجام داده‌اید می‌فرمودید ...

بله، عرض می‌کردم؛ الان طرح تجمیع دانشگاه یکی یکی دارد پیاده می‌شود. ما اعتقادمان این است که هر دانشگاهی را در یک هکتار بسازیم. از این یک هکتار حدود دو هزار و دویست متر می‌شود فضای کف، حدود هفت هزار مترش هم محل گردش و فضای سبز می‌شود. الان در آن دانشکدهٔ ما، چهار تا باغ بزرگ می‌بینید. شما این مجموعه ما را نگاه کنید ۵۰۰ اصله زیتون این جا کاشتیم. درختان پر از زیتون هستند. این فضای سبز باعث می‌شود دانشجو آرام شود اخلاقش خوب شود مشکلاتش کم شود. حالت تهاجمی نداشته باشد. چون فضای سبز یک آرامش عجیبی ایجاد می‌کند. لذا در هر هکتاری ما یک دانشکده می‌سازیم برای همین اینجا اگر ما خیلی بتوانیم دانشکده بسازیم حدود ۷ تا دانشکده می‌توانیم بسازیم. بقیه دانشکده‌هایمان را باید ببریم در سایت دوم دانشگاه،کنار ورزشگاه آزادی و توسعه آینده‌مان آنجاست.

سیستم ثبت نام ما دیگر مثل سابق نیست. کاملا الکترونیک شده. الان از هر نقطه می‌توانند ثبت نام کنند. بیایند روی سایت ثبت نام کنند و پولش را با کارت بدهند. سیستم فارغ التحصیلی باز اینترانتی شده است یعنی کاملا الکترونیکی، از دانشکده، از خانه می‌توانند کارشان را انجام دهند، بعد که همه کارش انجام شد ۲۴ ساعت بعد می‌تواند بیاید این جا گواهی‌اش را بگیرد و ببرد.

ما امسال یک کارت واحد می‌خواهیم تعبیه کنیم که هم کارت تغذیه باشد، هم کتابخانه باشد، هم دانشجویی باشد؛ دیگر کارت‌های متعدد نباشد که گم بشود. الان کارت کتابخانه داریم، کارت رستوران داریم، کارت خوابگاه داریم، کارت دانشجویی داریم، بعضی کارت‌های کانونی هم داریم. خب این‌ها خیلی وقت برده است. من واقعا شرمنده معاونین خودم هستم. هستند معاونینی که اخیرا با من همکاری می‌کنند. گاه من می‌بینم این معاونم تا یک بعد از نصفه شب در خوابگاه‌ها حضور دارند. این خیلی عظیم است، خدا را گواه می‌گیرم یک ریال هم بابت این کارها بهشان نداده‌ام. همه بر اساس عشق و اعتقادشان بوده است.

– آقای دکتر، ارتباط شما و دیگر مسئولان دانشگاه با دانشجویان چطور است؟ اصلاً با بدنه دانشجویی در ارتباط هستید، در جریان مشکلات و دردهای آنان هستید ...

بله حتماً همین طور است؛ دانشجویان فرزند خود ما هستند و برای ارتباط بهتر تلاش کردیم دانشجویان خودمان مسئولیت اجرایی را بر عهده بگیرند، مثلاً معاونت فرهنگی و دانشجویی دانشگاه لیسانسش این جا بوده است، فوق لیسانسش این جا بوده است، دکترایش هم این جا بوده است، در خوابگاه زندگی کرده است. می‌فهمد خوابگاه یعنی چه! معاون پژوهشی هم همین طور. اینها فضا را می‌شناسند. یعنی کسانی را می‌گذاریم که خیلی اتو کشیده و عصا قورت داده با دانشجو برخورد نکنند؛ احساس خوابگاه را داشته باشند، احساس دانشجویی را داشته باشند و با دانشجو برخورد احساسی عاطفی بکنند، سعی کنند که پدر باشند برای دانشجو.

معاون دانشجویی ما در طول سال مرتبا دیدار دارد از خوابگاه‌ها. چیزی حدود ۵ تا ۶ هزار نفر در خوابگاه‌ها هستند. گروهی از مسئولان دانشگاه را با خود می‌برد، معاون پژوهشی را، معاون آموزشی را، مدیر کل خدمات را، مدیر کل دانشجویی را می‌برد. این‌ها در این فضای خوابگاه می‌نشینند مسائل مختلف‌شان را مطرح می‌کنند. بنده سایت خودم در دسترس همه است، هر کسی هر چه دلش می‌خواهد روی سایت من می‌نویسد بلافاصله هر روز صبح بنده سایتم را چک می‌کنم، دانشجو یک ارتباط الکترونیکی مستقیم با من دارد. هر نامه‌ای را که می‌خواهد بنویسد بلافاصله روی این سایت بنده می‌آید، اگر من نباشم، منشی می‌خواند و تلفنی از من می‌پرسد که دانشجو همچین تقاضایی دارد. به چه کسی ارجاع کنیم. بنده تلفنی این کار را انجام می‌دهم. شماره پیگیری هم دارد که دانشجو متوجه شود کارش به کدام معاونت ارجاع شده است. اگر جایی حق با دانشجو باشد و خلاف شده، بنده باید برخورد کنم؛ بعضی وقت‌ها هم می‌نویسم دانشجوی عزیز ببخشید دیگر قانون بیش از این اجازه نمی‌دهد. من اعتقادم این است که ما در نظام تربیتی اگر صادقانه بدون غرض با یک هدف خدمتگزاری وارد کار شویم و دانشجو احساس کند ما صادقیم و تبعیض نمی‌خواهیم داشته باشیم و واقعا می‌خواهیم مشکلش را حل کنیم، با ما هم نوا و همصدا می‌شود. ولی اگر احساس کرد ما سرکارش گذاشتیم، دور باطل ایجاد کردیم دائم از یک نقطه به نقطه دیگر پاسش می‌دهیم عصبانی می‌شود؛ قطعا در مقابل ما موضع می‌گیرد و ما باید کاری کنیم که دانشجو ما را صادقانه به عنوان خدمتگزار خودش ببیند حالا یک جا هم ممکن است دانشجو از این فضا استفاده کند و رفتاری از او سر بزند، آنجا هم باید تحمل کنیم، یک مقدار صبور باشیم بالاخره تندی‌ها را تحمل کنیم. این برخورد را ائمه به ما یاد داده‌اند.

– برای فضای فکری و علمی دانشگاه چه کارهایی انجام شده است؟ شاید برخی اعتراض داشته باشند که فضای دانشگاه علامه یک فضای بسته‌ای شده؛ در تبلیغات انتخاباتی بعضی نامزدهای ریاست جمهوری هم دیدیم که انگار تکیه کلامشان این بود که فضای دانشگاه‌ها امنیتی شده است و ...؛ واقعاً اینطور است؟ یک چنین فضایی در دانشگاه داریم؟

بنده به هیچ عنوان چنین فضایی را بر دانشگاه‌ها حاکم نمی‌بینم؛ حداقل در مورد دانشگاه علامه به عنوان کسی که صبح تا شب در دانشگاه هستم می‌توانم بگویم در این شش سال ما جلسات گفت‌وگوی بسیار گسترده‌ای داشتیم، مخالف و موافق با هم گفت‌وگو کردند. من اسم‌ها را نمی‌برم، از هر طیف در این گفت‌وگوها بود؛ اما در این وسط نه دعوا بود، نه یقه‌گیری بود، نه زنده‌باد و مرده‌باد بود، نه جسارت و فحش بوده است؛ بلکه نشسته‌اند گفت‌وگو کرده‌اند و حرف‌هایشان را بیان کرده‌اند. آن هم بر اساس منطق قرآنی «قل هاتو برهانکم ان کنتم صادقین». یعنی بیایید برهانتان را بگویید، دلیلتان را بگویید اگر صادقید؛ چون محیط دانشگاهی محیط علمی است، در محیط‌های علمی هر چه استدلال قوی‌تر باشد، منطق قوی‌تر باشد، مفاهیم گویاتر باشد، گرایش‌ها بهتر و صحیح‌تر است. برعکس اگر هیچ کدام از این‌ها نباشد، خود به خود آن اثربخشی را نخواهد داشت. به خصوص در این انتخابات اخیر ده‌ها جلسه از طرفداران داوطلبان نامزد ریاست جمهوری آمدند صحبت کردند، گاه خودشان مستقیم آمدند، گاه دوستانشان آمدند، گاه طرفدارانشان از هر طیف و جریانی. این که خیال کنید فقط یک گروه خاص آمده است نه؛ همه طیف‌ها و جریانات آمدند گفت‌وگو کردند، الحمدلله بدون این که تنشی ایجاد شود پرسش و پاسخ شده است؛ دانشجو سؤال کرده است و آقایان هم جواب دادند. ما در دانشگاه دنبال این نوع حرکت‌های سیاسی هستیم که در واقع فکر سیاسی و شخصیت سیاسی و اندیشه سیاسی بر اساس معیارهای انسانی و آن نگرش دینی حاکم شود چون هر چقدر ما در این جهت حرکت کنیم آن وقت است که می‌توانیم در مقابل حق و باطل موضع گیری مناسب داشته باشیم، ولی اگر دائم آمدیم کف زدیم، داد کشیدیم، فریاد زدیم و شعارهای بی‌مبنا دادیم آن وقت است که موضع گیری‌هایمان خیلی موضع گیریهای منطقی نمی‌شود.

– در مورد فضای فکری و علمی چطور؟

آن هم به همین شکل؛ بنده که ریاست دانشگاه را به عهده گرفتم اینجا گروه قرآن نداشت! دانشکده علامه طباطبایی که به نام مفسر بزرگ قرآن است، گروه قرآن نداشت! به نام فیلسوف بزرگ اسلامی است، فلسفه اسلامی نداشت!

وقتی آمدیم؛ دانشکده علامه طباطبایی که به نام مفسر بزرگ قرآن است، گروه قرآن نداشت! به نام فیلسوف بزرگ اسلامی است، اما فلسفه اسلامی نداشت!

– جدی می‌فرمایید!؟ تصور این است که اینها باید جزو اولین رشته‌های این دانشگاه باشد ...

خدا را گواه می‌گیرم وقتی آمدیم هیچ کدام از اینها نبود! ۴، ۵ سال است گروه فلسفه اسلامی را دایر کردیم از لیسانس تا دکترا. بعد گروه قرآنی را دایر کردیم، نداشتیم این‌ها را. لیسانس، فوق لیسانس، امسال هم دکترایش را. یک دانشکده الهیات تأسیس کردیم حالا این دانشکده الهیات باید توسعه پیدا کند این دانشکده الهیات باید گروه فقه و مبانی در ابعاد مختلف و متعددش بیاید،

فرهنگ و تمدن اسلامی بیاید، تاریخ دول و ملل اسلام بیاید. مثلا زبان‌های خارجی ما، ادبیات ما و معارف ما در یک دانشکده جمع هستند. ۴۰۰۰ نفر دانشجو هستند در یک مکان! حالا این‌ها شده است سه تا دانشکده، یکی دانشکده الهیات، یکی دانشکده زبان‌های خارجی، یک دانشکده زبان فارسی. زبان فارسی را حضرت آقا یک مأموریت جدیدی دادند، فرمودند باید زبان اول علمی شود. خب این چه موقعی می‌توانست تحقق یابد. وقتی گروه را با جدیت تمام در یک دانشکده مجزا قرار دادیم با سه گروه زبان فارسی، زبان عربی و زبان شناسی که این سه تا به هم ریشه دارند. دانشکده زبان‌های خارجی مان دارد پیش می‌رود، در دستور کار امسال‌مان دو تا زبان را اضافه کردیم. زبان روسی نداشتیم اضافه شده است زبان چینی هم نداشتیم برای بهمن دانشجو گرفتیم و آن هم اضافه شده است. یا مثلا ما در دانشگاه ریاضی داریم، آمار داریم، رایانه هم داریم اما دانشکده‌اش را نداشتیم؛ آمدیم یک دانشکده ریاضی-رایانه تشکیل دادیم. با سه گروه آمار، گروه ریاضی، گروه رایانه. از فوق لیسانس دانشجو می‌گیرند. دانشکده حسابداری و مدیریت تأسیس کردیم، یک دانشکده ورزش راه انداختیم. سالن‌ها را ایجاد کردیم، استخر را ایجاد کردیم، الان دنبال زمین چمن و والیبال و این‌ها هستیم. اعتقادمان این است که هر چه ورزش را در جامعه و در دانشگاه و در جوانان‌مان توسعه دهیم سلامت فکری بچه‌ها بیشتر می‌شود. دانشجو وقتی این کارها را می‌بیند چه قضاوت می‌کند؟ می‌گوید این‌ها خدمتگزار ما هستند، ارباب ما نیستند. حالا هر چه از بیرون فشار سیاسی بیاورند، القا بکنند، دانشجو وقتی می‌بیند معاون من نصف شب می‌رود خدمت او می‌گوید مشکلت چه هست و حل می‌کند متوجه می‌شود که ما خدمتگزار اوییم. معاونت فرهنگی و دانشجویی بعضی وقت‌ها گزارش می‌دهد که دانشجویان ۱۰۰ نفر، ۶۰ نفر، ۸۰ نفر وضع مالی‌شان بد است پیشنهاد می‌کند، ما این قدر به این‌ها بدهیم. موافقت می‌کنیم و بهشان کمک می‌کند، چون در غیر این صورت مشکل پیدا می‌کنند، ما مشکلات بچه‌ها و شرایط روحی و اخلاقی‌شان برایمان خیلی مهم است.

– فرمودید اخلاق بچه‌ها و مشکلات اخلاقی بچه‌ها برایتان مهم است؛ من از همین جا می‌خواهم وارد یکی از قسمت اصلی بحث‌مان بشوم؛ حاج‌آقا شریعتی! یک حرف‌هایی درباره شما می‌زنند؛ به گوش خودتان هم رسیده است؟

مثلاً چه حرف‌هایی [با خنده]

– مثلاً اینکه سخت‌گیر هستید؛ برای دانشجویان محدودیت ایجاد می‌کنید و از این حرف‌ها ... شاید خودتان بهتر از من بدانید ... می‌خواهیم از خودتان بپرسیم که ماجرا چیست؟

بله از این حرف‌ها شنیده‌ام اما واقعیت چیز دیگری است، بسیاری از مطالب حاصل القائات مسموم است؛ خیلی وقت‌ها پیش آمده بچه‌هایی که نامه نوشته‌اند و گفته‌اند ما در فلان جا، فلان کار را کردیم عذر می‌خواهیم، ببخشید؛ ما فریب خوردیم یا تحت تأثیر القائات فلان استاد و فلان شخص سیاسی قرار گرفتیم و اشتباه قضاوت کردیم و حالا فهمیدیم که مسأله اشکال دارد، عذر می‌خواهیم. این یک واقعیت است، وقتی که پیش داوری می‌شود، یک پندار منفی برای افراد به وجود می‌آید. متأسفانه در مورد شخص من، یک خرده پیش داوری‌ها از جریانات سیاسی وجود دارد سعی می‌کنند به دانشجوها القا کنند که دانشگاه چنین است، چنان است؛ رئیسش چنین است چنان است؛ سخت می‌گیرد؛ در حالیکه ما قانون‌مداری را در مجموعه حاکم کردیم. آن جایی که قانون خشن است و باعث اصطکاک می‌شود، آنجا هم با عطوفت و مهربانی مسائل حاشیه‌ای را یک مقدار تلطیف می‌کنیم و تا جایی این کار را می‌کنیم که به آن اصل حاکمیت قانون خدشه‌ای وارد نشود.

– چرا آقای شریعتی؟ چرا به دانشجویان القا می‌کنند؟ مگر چه کار می‌کنید با دانشجویان؟ چرا در مورد افراد دیگر چنین نمی‌کنند؟ لابد یک خبری هست دیگر ...

[می‌خندد] ... بلاتشبیه؛ بر سر پیغمبر خدا هم آشغال می‌ریختند، ما که چیزی نیستیم. همیشه یک سری هستند که نمی‌خواهند حرف حق به گوش برسد. می‌گفتند حرف‌های پیغمبر را گوش ندهید. وقتی که می‌روید پیش پیغمبر گوش‌هایتان را بگیرید. علیه آن بزرگوار هم القائاتی می‌کردند که فلان است؛ حالا ما که کوچک‌تر از این حرف‌ها هستیم. بنده کار شخصی ندارم. بروید در دانشگاه بپرسید که آیا شریعتی این کار شخصی را برای خودش کرده است؟ برای قوم و خویش‌هایش کرده است؟ این منفعت شخصی را برده است؟ نه! از وقتی آمده‌ام اینجا از سال ۶۶ یا ۶۵ که آمده‌ام دانشگاه در خدمت دانشگاه بودم. در دانشکده روانشناسی بودم همین طور. معاونت بودم همین طور. الان که رئیس دانشگاه هستم همین طور. تمام تلاشم این است که دانشگاه علامه رشد کند از حالت ملوک الطوایفی بیرون بیاید. یک شخصیت واحدی بگیرد، همه بر اساس یک هدف عالی دست به دست هم بدهند. سعی نکنند طایفه گرایی کنند. شما الان طایفه گرایی‌ها را می‌بینید در جهان، همین جریانی که در سوریه است، جریانی که در مصر اتفاق افتاده است. یکی می‌کِشد این طرف، یکی می‌کِشد آن طرف، این وسط این ملت و مملکت است که ضربه می‌خورد؛ دانشگاه هم همین طور است؛ من تمام تلاشم این است که طایفه‌گرایی را در دانشگاه از بین ببرم و بر اساس یک سیستم علمی و منطقی پیش برویم لذا از وقتی که این اتفاق در دانشگاه افتاده است رشد علمی ما مضاعف شده؛ مقالات ما تقریبا چندین برابر شده است مجلات ما، وقتی بنده مسئولیت را بر عهده گرفتم ما ۳ مجله پژوهشی داشتیم الان رسیده است به ۳۰ تا مجله؛ الان دانشجوی فوق لیسانس ما رساله می‌دهد. مقاله می‌دهد برای چاپ. دانشجوی دکترای ما مقاله می‌دهد. ما موظف کردیم دانشجوی دکترا را که مقاله‌اش باید چاپ شود. این کار طبق آیین‌نامه است. خب روز اول که شروع کردیم گفتند این چه کاری است آقای شریعتی؟ این زور است؟ اما الان همه‌شان خوشحالند. می‌گویند شما باعث شدید که من اگر فردا خواستم عضو هیأت علمی شوم و گفتند مقاله داری، سربلند باشم. حالت نشاط و انضباط خاصی به وجود آمده. الان به طوری که معاونت پژوهشی خبر دادند رتبه ما درمقالات رسیده است به رتبه هفتم. در حالی که اگر گذشته ما را ببینید اصلا همچین چیزی نبوده است. بنده چه کار می‌کنم؟ می‌گویم باید مقاله چاپ شود. باید مقاله را ارائه کنیم. آیین نامه باید اجرا شود. روزهای اول سخت است ولی هر چه که جلو می‌آیند خودشان در آینده می‌گویند که چه کار خوبی بود.

– البته این‌ها یک بخش قضیه است! یک چیزهای دیگری هم می‌گویند ... درباره جدا شدن کلاس‌ها و ... فکر کنم شما اولین دانشگاهی هستید که این کار را انجام دادید، یعنی کلاس‌های دختران و پسران را مجزا کردید؛ چرا؟ چطور شد که این تصمیم را گرفتید؟ چون می‌دانید خیلی‌ها در برابر این کار شما موضع گرفتند ... حالا این کار نتیجه‌ای هم داشته است؟

البته که نتیجه داشته، من با هر کسی که در این زمینه شبهه‌ای داشته باشد حاضرم صحبت کنم و کاملاً با دلیل، با آمار و ارقام، با تجربه‌هایی که در این چند سال نصیبمان شد، او را قانع کنم که این کار، علاوه بر اینکه مطابق نص صریح قانون است، خیلی هم مفید و کارآمد است.

یادتان هست دو سال قبل، سه سال قبل، سعادت آباد، پل مدیریت؛ آن پسر ۲۸ ضربه چاقو زد به آن دختر خانم. متأسفانه هر دوی آنها دانشجوی ما بودند. دانشجوی دانشکده ادبیات ما بودند. اولش یک خرده جراید دلسوزی کردند و گفتند باید ریشه مشکلات را پیدا کرد اما آخرش چه شد، تمام شد. آن پسر را هم اعدام کردند؛ خدا شاهد است وقتی من پدرش را دیدم آتش گرفتم، یک پیرمرد رنج دیده و زحمت کشیده؛ آخرش چه شد؟ هیچی. آیا اصل مسأله پاک شد؟ ما ریشه‌یابی کردیم، دیدیم این‌ها کنار هم در کلاس نشسته‌اند، گفت‌وگویی کرده‌اند، خنده‌ای کرده‌اند، پیامکی داده‌اند، پیامکی گرفته‌اند، جزوه‌ای و از این جور چیزها. این پسر خیال کرده است این دختر دلش او را می‌خواهد. بعد رفته خواستگاری و جواب منفی شنیده، بعدش هم تهدید کرده و باقی ماجرا. این که ما آمدیم ساماندهی کلاسها را انجام دادیم به خاطر جلوگیری از همین مفاسد است.

مادری آمد این جا پیش من گریه می‌کرد، می‌گفت آقای شریعتی دخترم هم شوهر دارد، هم بچه دارد؛ اما یک پسر دانشجو نشسته است زیر پایش دارد از بین می‌بردش. رفتم هر دو را آوردم این جا با آنها صحبت کردم. دیدم خانم فوق لیسانس است، پسر لیسانس. متعجب بودم چه طور شده است که این زن فوق لیسانس با یک پسر لیسانس همنشین شده! از خودش پرسیدم، گفت من چند درس پیش نیاز داشتم، من را فرستادند درس‌های پیش نیاز را در گروه این‌ها بگیرم و کنار این پسر نشستم و... مادرش که آمده بود پیش من، گریه می‌کرد؛ می‌گفت بعضی شب‌ها ۵ ساعت ، ۶ ساعت تلفن به هم می‌زنند، کار بالا گرفته و شوهر این زن شکایت کرده است و ماجرایی که این خانواده را از هم پاشیده است. ما نمی‌دانیم که این‌ها چه تبعات اجتماعی در زندگی‌شان و بچه‌شان دارد. این‌ها را من با چه زبانی بگویم! به چه کسی بگویم! بلند شوم بروم به مردم بگویم!

حالا ما این جا چه کار کنیم؟ همین طور بایستم بگویم من رئیس هستم و دلم به این خوش باشد! این‌هایی که عرض کردم فقط چند نمونه بود؛ ما همه این‌ها را دیدیم و اقدام کردیم برای حل ریشه مشکلات. حالا بعضی‌ها دائم در بوق و کرنا می‌کنند نه چیزی نبود. یعنی چه که چیزی نبود! آیا نگاه کردید که چیزی هست یا نیست؟ چه طور ما می‌بینیم، شما نمی‌بینید؟ شما چشمتان را به کوری زده‌اید یا کورچشمی پیدا کرده‌اید.

شواری عالی انقلاب فرهنگی قانون گذاشته است که اگر دانشگاهی توان دارد، کلاس‌ها را جدا کند. این قانون برای امسال و پارسال هم نیست، برای بیش از ۲۰ سال قبل است. بنده احساس کردم دانشگاه ما هم توان این کار را دارد و هم شرایط این کار را، مسائل مالی اش هم که بهتر شده است. آمدم کلاس‌ها را جدا کردم. شما الان دفترچه‌های انتخاب رشته را بگیرید، ما در دفترچه‌ها چهار سال است داریم می‌نویسیم روزانه ۱۵ پسر، ۱۵ دختر، شبانه ۱۵ پسر، ۱۵ دختر. همه دفترچه‌هایمان همین طور است. در مجموع در هر کلاس می‌شود ۳۰ دختر، ۳۰ پسر. بازده کلاس‌هایمان بالا رفته است. استاد به من می‌گوید آقای شریعتی! خدا پدرت را بیامرزد، تو باعث شدی که ما سر کلاس که می‌رویم مثال دخترها را از خودشان بزنیم، پسرها را از خودشان. حالا مطابق شأن خودشان سر کلاس حرف می‌زنیم. تعارف که نداریم! دخترها می‌آیند می‌گویند به ما عزت دادید، ما می‌رفتیم پای تخته گزارش بدهیم، سمینار بدهیم، از آن ته کلاس متلک به ما می‌گفتند آب می‌شدیم پای تخته از خجالت. حالا به طور کامل سؤالاتمان را می‌پرسیم، کنفرانس‌مان را هم می‌دهیم، هیچ کسی هم نیست که به ما متلک بگوید و بسیار بسیار راضی‌اند از کلاس‌ها.

فواید این کار را در رشد کیفی دانشجویان هم می‌بینیم، برای مثال از وقتی این کار را کردیم معدل‌های دانشجویان تا دو نمره رشد کرده است، قبولی‌های ما زیاد شده است. ما سال اول بیش از ۱۲۰۰ مشروطی داشتیم، کلاس‌ها را که مجزا کردیم به کمتر از ۶۰۰ نفر رسید. یعنی نصف شد حتی کمتر از نصف. این همه استدلال پای این کار هست، خانواده‌ها تشکر می‌کنند، دخترها تشکر می‌کنند، اساتید تشکر می‌کنند. بروید آمار کمیته انضباطی را ببینید، آن زمان اگر نگاه کنید ده‌ها پرونده داشتیم از مسائل مختلف اما الان ما پرونده‌ای در کمیته انضباطی نداریم، به حداقل رسیده است. چرا؟ چون تا پیش از این کار عملا آتش و پنبه را کنار هم می‌گذاشتیم و انتظار داشتیم اتفاقی نیفتد! طبیعت و سرشت این است که پالس روانی به هم داده می‌شود. چرا اسلام گفته است اگر خانمی جایی نشست و بلند شد، آقا ننشیند جایش. چرا؟ برای این که این گرما و این آثار روانی منتقل می‌شود.

*** وقتی کلاس‌ها را جدا کردیم معدل‌های دانشجویان تا دو نمره رشد کرد، قبولی‌های ما زیاد شد. ما سال اول بیش از ۱۲۰۰ مشروطی داشتیم، کلاس‌ها را که مجزا کردیم به کمتر از ۶۰۰ نفر رسید. یعنی نصف شد، حتی کمتر از نصف.**

الحمدلله امسال سال چهارم است که این کار اجرا می‌شود. البته دولت قبل هم یک کم با ما در این قضیه مسأله داشت، یک روزی به ما گفتند آقای شریعتی! شنیدیم می‌خواهید کلاس‌ها را جدا کنید؛ گفتم دیر شنیدید! سه سال است که این کار را کرده‌ایم. آثارش را هم برایشان توضیح دادم، تعجب کردند و قانع شدند.

*** روزی که ما آمدیم، در دانشکده حقوق، بر سر یک دختر چهار تا پسر چاقو کشیدند! بعد از تفکیک کلاس‌ها بروید دانشگاه را نگاه کنید؛ دخترها یک گوشه نشسته‌اند درس می‌خوانند؛ پسرها هم آن طرف. ورودم آن طور بود و امروز این طور است؛ این برای من خیلی ارزش دارد. من الان احساس آرامش می‌کنم.**

من این را به که بگویم! روزی که ما آمدیم، در دانشکده حقوق، بر سر یک دختر چهار تا پسر چاقو کشیدند! باور می‌کنید؟ در دانشگاه چاقو کشیدند! رئیس دانشکده می‌داند، استادهایش می‌دانند؛ موقع امتحانات خرداد بود در همین حیاطی که دارید می‌بینید این اتفاق افتاد، اما خدا را گواه می‌گیرم بروید همان حیاط را نگاه کنید، اصلاً همه دانشگاه را نگاه کنید؛ می‌بینید دخترها یک گوشه نشسته‌اند بین دو امتحان سؤال می‌کنند، درس می‌خوانند؛ پسرها هم آن طرف درسشان را می‌خوانند، نه این‌ها به آنها کار دارند، نه آن‌ها به این‌ها. این برای من ارزش است، من سجده شکر به جا آوردم. ورودم آن طور بود و امروز این طور است؛ این برای من خیلی ارزش است. من الان احساس می‌کنم آرامم. خدا را شاهد می‌گیرم، آرامش دارم.

شما بروید در دانشگاه بچرخید، نگاه کنید این رفت و آمدها چه طور شده است. دیگر ارتباطات مثل آن روزها نیست؛ حواسشان به درس است، آن روز به بهانه جزوه، به این بهانه که استاد چه گفت؟ سؤال چه بود؟ برخی ارتباطات ناسالم برقرار می‌شد، پشت سر این ارتباطات مسائل بعدی بود که یک مقدار اندکی را برای شما گفتم. حالا بعضی‌ها جنجال می‌کنند؛ در روزنامه و سایت‌هایشان غیر منصفانه علیه ما می‌نویسند! حتی حاضر نیستند بیایند دلایل ما را بشنوند! یک طرفه به قاضی می‌روند، حکم صادر می‌کنند و علیه ما تیتر می‌زنند.

– نظر بعضی این است که حالا شما اینجا جلویش را گرفتید، آنها می‌روند در خیابان و کار خودشان را می‌کنند ...

این دیگر از آن استدلال‌های عجیب و غریب است! واقعا ما باید دانشگاه را مرکزی بکنیم برای این که دخترها و پسرها در خیابان نروند و ... ! خیابان به عهده من نیست، مسئول خودش را دارد. بنده وظیفه‌ام این جاست؛ در این جا جلویش را بگیرم، خیابان هم هر کسی مسئولش است، انجام دهد. خدایا تو شاهد باش، با زبان روزه دارم می‌گویم، تا حالا هر چه دختر آمده است پیش من، اظهار رضایت کرده است. بعضی پسرها هم راضی‌اند، البته نه همه آنها!

بعضی پسرها هم دائم از من سؤال می‌کنند آقای شریعتی ما می‌خواهیم شما را ببینیم. می‌گویم چه کار دارید؟ می‌خواهیم نمره مان را ببنیم. تعجب کردم! خب نمره را باید از استاد بگیرند، مدیر گروه هست، رئیس دانشکده هست. بعد دیدم یک چیزی در دلش دارد، یک حرفی دارد. گفتم حرف آخرت را بگو. گفت پس ما کی با این دخترها آشنا شویم؟ گفتم خب حالا فهمیدم، من یک راهی به شما می‌گویم. می‌روی به مادرت سلام من را می‌رسانی و می‌گویی این آقا سید گفت برو در بین اقوام و آشنایان و محله‌ها بچرخ یک دختر خوب برای من پیدا کن و برای من زن بگیر. راه حلش این است و الا با این ارتباطاتی که شما در دانشگاه پیدا می‌کنید، چهار روز دیگر از هم جدا می‌شوید. شما بروید از معاونت دانشجویی بپرسید این ازدواج‌هایی که از آشنایی در کلاس و دانشگاه شروع می‌شود چقدر دوام دارد؟ اکثرشان به طلاق منجر می‌شود. همدیگر را در دانشگاه می‌بینند دلبستگی پیدا می‌شود، چهار روز دیگر یک چاخان‌تر و یک آدم پرروتری پیدا می‌شود حرف‌های دیگری می‌زند و این‌ها از هم جدا می‌شوند.

– حاج‌آقا می‌گویند شما اساتید را به صورت اجباری بازنشسته کرده‌اید ...

یک عده از استادها اخراج بودند به خاطر همین مسائل، سوء رفتار با دختران مردم؛ ما برای حفظ احترام و شأن‌شان بازنشسته شان کردیم. خدا می‌داند ناگفته‌هایی در دل دارم که اگر بگویم استخوان‌ها می‌ترکد. بعضی موقع‌ها ما نمی‌خواهیم این‌ها را بگوییم. در دلم صحنه‌هایی هست شرعا حق گفتن ندارم!

... ادامه این گفت‌وگوی خواندنی را درباره بازنشستگی اساتید و ... هفته آینده بخوانید ...

دانشگاه در جبهه-۳۹

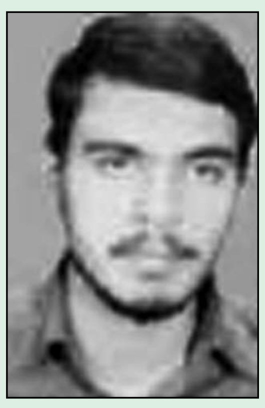

دانشجوی شهید سید محسن صانعی مهری

شهید سید محسن صانعی مهری در ماه رمضان سال ۱۳۴۳ در تهران متولد شد. دوره پنج ساله ابتدایی را در دبستان فضیلت نارمک تهران گذراند .

در سال ۱۳۵۰ به علت مأموریت پدر، به کشور عراق مسافرت نمود و تحصیلات راهنمایی و سال اول دبیرستان را در مدرسه علوی ایرانیان در نجف گذراند. این مسافرت مقارن با ایام تبعید حضرت امام در نجف بود و با ایجاد علاقه شدید در وی نسبت به امام خمینی، هر شب افتخار دست بوسی و همراهی امام را در مرقد مولی الموحدین(ع) می یافت.

بعد از بازگشت از سفر عراق دوره دبیرستان را در دبیرستان کمال(احمدیه) تهران به پایان رساند و در سال ۶۲ موفق به اخذ مدرک دیپلم گردید و بعد از شرکت در کنکور سراسری دانشگاه در رشته آبیاری پذیرفته شد. اما به دلیل عدم علاقه به رشته مورد نظر در سال ۶۳ مجدداً در کنکور شرکت کرده و در رشته فنی مهندسی دانشگاه تهران قبول شد.

از این زمان به بعد، حضور در جبهه و کلاس‌های درس دو کار توأمان وی شده بود. تا اینکه سرانجام در۲۷ اسفند ۱۳۶۵ در جبهه های نبرد حق علیه باطل در شلمچه به درجه رفیع شهادت نائل شد.

در قسمتی از وصیت نامه این شهید آمده است:

خدایا! بیشترین و بزرگترین کاری که می‌توانستم بکنم همین بود که به جبهه بیایم به امید هجرت به سوی تو. خدایا اگر خواسته باشی با عدل خود اعمال مرا محاسبه کنی در عاقبت خود بیمناکم.

ای مردم! سعادت در جبهه است. سعادت در پیروی از امام است. امام را تنها مگذارید.

ای مردم! اگر خدا خون مرا بپذیرد و قدرت مواخذه نسبت به مردم همزمان من را به من بدهد، آن‌گاه جلوی کسانی را که به هر نحو روبروی انقلاب ایستاده اند، خواهم گرفت.

پدر و مادر عزیزم! مگر شما نمی خواستید که فرزندتان به سعادت برسد مگر تمام تلاش و کوشش شما برای من نبود پس چه سعادتی بالاتر از اینکه به دام زندگی پست نیفتادم و به جبهه آمدم و همچنین شد.

...به مردم بگوئید اگر کار جنگ را یک‌روزه نکنند، باید تن به صلح تحمیلی بدهند که خیانت به خون شهدا کرده اند .